

لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ ما جمعیت انصار، منافقان را به سبب بغضشان به علی بن ابی طالب می شناختیم».

این بیان را با سخنی از ابن ابی الحدید پایان می دهیم. او می گوید: استاد من «ابوالقاسم بلخی» می گفت: «قَدْ اتَّفَقَتِ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ الَّتِي لَا رَيْبَ فِيهَا عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ عَلَيَّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ؛ اخبار صحیحی که اتفاق بر این در نزد راویان اخبار شکی در آن نیست متفق است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: دشمن نمی دارد تو را جز منافق و دوست نمی دارد تو را جز مؤمن».^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.

امام علیؑ فرمود:

کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله نورانی را صاحب کتاب عقد الفرید و همچنین سبط بن جوزی در تذکره آورده‌اند. ابن ابی الحدید نیز در الحکم المنتوره آن را با تفاوتی ذکر کرده (که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص، ۴۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با جمله‌های پرمعنای مشابه دیگری به عنوان جزئی از وصیت‌نامه امام علیؑ به فرزندش امام مجتبی آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).

شرح و تفسیر

بلای عجب

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمحتوا به نکته مهمی اشاره می‌فرماید که در سیر و سلوک انسان به سوی خدا بسیار تأثیرگذار است. می‌فرماید: «کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می‌کند»؛ (سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ).

دلیل آن روشن است، زیرا انسان معصیت‌کاری که از عمل زشت خود ناراحت می‌شود به سوی پشیمانی و توبه و جبران آن گام بر می‌دارد حال آنکه آن‌کس که از کار نیک خود مغرور می‌گردد گامی به سوی ریاکاری بر می‌دارد. توبه آثار شوم آن معصیت را می‌شوید در حالی که غرور عجب و ریا از کارهای نیک، انسان را به پرتگاه گناهان کبیره می‌کشاند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُسِيءٌ فَهُوَ مُحْسِنٌ؛ کسی که خود را بدکار می‌داند او نیکوکار است».^۱

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه عکس این مطلب نیز صادق است و آن اینکه گفته شود «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُحْسِنٌ فَهُوَ مُسِيءٌ؛ کسی که خود را نیکوکار بداند بدکار است» زیرا عجب و غرور احسانش را تباه کرده و چه بسا سخنانی که ایمان را نیز از اساس متزلزل سازد.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۷، ح ۶۴۱.

۲. فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۵.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «خداوند متعال به داود وحی فرستاد: «بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ؛ گناهکاران را بشارت ده و صدیقین (والا مقام) را بیم ده» (داود تعجب کرد و) عرض کرد: ای پروردگار چگونه چنین چیزی ممکن است؟ خداوند فرمود: گناهکاران (پشیمان و نادم) را بشارت ده که من توبه آنها را می پذیرم و از گناهانشان صرف نظر می کنم و صدیقین را بیم ده که از اعمالشان عجب به خود راه ندهند»^۱.

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است که می فرماید: دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد بود و دیگری فاسق اما هنگامی که از مسجد خارج می شدند فاسق، جزء صدیقان شده بود و عابد از فاسقان. سپس فرمود: این بدان رو است که چون عابد وارد مسجد شد به عبادت خود می بالید و در این فکر بود و فاسق هنگامی که وارد شد فکرش در پشیمانی بود و پیوسته از گناهان خویش استغفار می کرد.^۲

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که بعضی از بندگان من در مسیر عبادت تلاش می کند و شب از خواب خوش و بستر لذت بخش بر می خیزد و مشغول عبادت می شود و خود را در عبادت من به سختی و تعب می اندازد. گاه من او را یک شب یا دو شب گرفتار خواب می کنم تا در مسیر صحیح گام بردارد، زیرا هنگامی که به خواب می رود و صبح بیدار می شود نسبت به خود خشمگین است و خود را سرزنش می کند و اگر او را در آنچه از عبادت من می خواهد آزاد بگذارم، چه بسا عجب و خودپسندی به او عارض شود و از این راه حالتی به او دست دهد که هلاکش در آن است.^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ص ۶۰، ح ۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوعَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفَاتِهِ، وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

ارزش هر کس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست و شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنایی وی (به ارزش‌های مادی) است و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله اول از این چهار جمله حکمت‌آمیز را میدانی در مجمع الامثال و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل آورده ولی نویسندۀ الغرر با تفاوتی آن را ذکر کرده و نوشته است: «قَدْرُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِ» و جمله دوم را به این صورت: «صِدْقُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ مُرُوعَتِهِ» و جمله سوم و چهارم را به صورت: «شُجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ غَيْرَتُهُ عَلَى قَدْرِ حَمِيَّتِهِ» و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این چند جمله در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۴).

شرح و تفسیر

چهار فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این چند جمله حکیمانه به رابطه چهار موضوع مهم با چهار موضوع دیگر از صفات انسانی اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «ارزش هر کس به اندازه همت اوست»؛ (قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ).

منظور از همت تصمیماتی است که انسان برای انجام کارهای مهم می گیرد و به دنبال آن تلاش می کند. هر اندازه این تصمیمات والاتر و این تلاش ها گسترده باشد همت انسان بلندتر است و این که امام می فرماید: ارزش هر کسی به اندازه همت اوست برای آن است که اشخاص والا همت معمولاً تلاش می کنند تا به مقامات عالی برسند پس نباید ارزش وجودی ظاهری آنها را امروز ملاحظه کرد بلکه آن نیروی نهفته در درون آنها که نامش همت است باید مقیاس و معیار شمرده شود.

در کتاب غررالحکم از امام همین معنا به صورت دیگری بیان شده است، می فرماید: «مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت عالی داشته باشد قیمت و ارزش او زیاد است».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب می خوانیم: «مَا رَفَعَ

۱. غررالحکم، ص ۴۴۸، ج ۱۰۲۷۸.

أَمْرٌ كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز انسان را به مانند همت او بلندمقام نمی‌کند و هیچ چیز، او را مانند شهوتش پست نمی‌سازد.^۱
به گفته شاعر:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند
در دومین جمله پرمعنای خود می‌فرماید: «راستگویی و صداقت هر کس به
اندازه شخصیت اوست»؛ (وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ).

زیرا انسان با شخصیت این کار را برای خود ننگ می‌داند که به دیگران دروغ
بگوید. اضافه بر این، غالباً دیده شده است که دروغ‌ها بعد از مدتی فاش
می‌گردد؛ انسان با شخصیت حاضر نمی‌شود کاری انجام دهد که در آینده آبروی
او را ببرد.

در احادیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الصِّدْقُ عِزٌّ؛ راستگویی
سبب عزت است» و در حدیث دیگری می‌افزاید: «الصِّدْقُ صَلاَحُ كُلِّ شَيْءٍ
وَالْكَذِبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو کهمس خدمت آن حضرت رسید
و عرض کرد: (یار وفادار شما) ابن ابی یعفر به شما سلام فرستاده است فرمود:
سلام بر تو و بر او. هنگامی که نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و بگو: جعفر بن
محمد به تو می‌گوید: «أَنْظُرُ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ علیه السلام عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَالزَّمَهُ فَإِنَّ
عَلِيًّا علیه السلام إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه
کن ببین علی علیه السلام با چه صفاتی آن مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن صفات
را داشته باش، زیرا علی تنها به این سبب به آن مقام نزد پیغمبر رسید که در سخن
گفتن، صادق بود و در ادای امانت امین».^۲

۱. غررالحکم، ح ۱۰۲۷۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، فرمود: «الْجَمَالُ صَوَابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَالْكَمَالُ حُسْنُ الْفِعَالِ بِالصِّدْقِ؛ جمال، به سخن حق گفتن است و کمال، به انجام کارهای نیک توأم با صدق».^۱

باید توجه داشت که «مروءة» به معنای جوانمردی، مردانگی، و فتوت و مجموعه‌ای از شایستگی‌هاست که در یک انسان با ارزش جمع می‌شود که شخصیت او را تشکیل می‌دهد.

سپس در سومین سخن حکمت‌آمیز خود می‌فرماید: «شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنایی او (به ارزش‌های مادی) است»؛ «وَشَجَاعَتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ أَنْفَتِهِ».

روشن است وابستگی‌های انسان به مقام و مال و شهوات دنیا از شجاعت او می‌کاهد و او را به اسارت می‌کشاند؛ اما هنگامی که خود را از این امور آزاد سازد، با شجاعت حرف خود را می‌زند و راه خود را می‌پیماید و در برابر کسی ذلیلانه سر تعظیم فرو نمی‌آورد و با توکل بر خدا در برابر حوادث سخت می‌ایستد.

در لسان العرب آمده است که «أَنْفٌ» (بر وزن هدف) به معنای کراهت داشتن چیزی و خود را برتر از آن دانستن است، بنابراین «أَنْفٌ» در جمله بالا می‌تواند اشاره به بی‌اعتنایی نسبت به ارزش‌های مادی باشد.

آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام در چهارمین و آخرین سخن حکیمانه‌اش می‌فرماید: «عَفْتُ هَرَّ كَسٍ بِهٖ اِنْدَاةُ غَيْرْتِ اَوْسْتِ»؛ «وَعَفَّتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ غَيْرْتِهِ».

«غیرت» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه عبارت از انزجار طبیعی انسان نسبت به تصور شرکت دیگران در اموری است که مورد علاقه اوست و به تعبیر دیگر غیرت به معنای حفظ ارزش‌های مربوط به خود و جلوگیری از تجاوز دیگران به حریم اوست که غالباً در عرف ما در امور ناموسی به کار می‌رود. بدیهی است کسی که نسبت به نوامیس خود غیرت دارد هرگز حاضر نمی‌شود به

۱. کنز العمال طبق نقل میزان الحکمه ماده «صدق».

نوامیس دیگران چشم خیانت بدوزد، بنابراین هر اندازه غیرت انسان بیشتر باشد عفت او هم بیشتر خواهد بود.

گرچه عفت و غیرت هر دو غالباً در عرف امروز ما بیشتر در مسائل ناموسی به کار می‌رود؛ ولی از نظر ارباب لغت و علمای اخلاق، هر دو معنایی وسیع دارند: «عفت» به معنای خودداری و حالت انزجار از ملاحظهٔ صحنه‌های زشت و «غیرت» هرگونه اهتمام و دفاع از حقوق الهی و انسانی خویش است و بعید نیست که منظور از امام علیه السلام از جملهٔ بالا همان معنای وسیع کلمه در هر دو مورد باشد.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةَ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ؛ برترین عبادت پاک بودن از نظر تغذیه و امور جنسی است».^۱

نیز از همان امام نقل شده که فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ هیچ‌کس خدا را عبادتی بهتر از این نداشته که عفت را در مورد شکم و امور جنسی رعایت کند».^۲ لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَا زَنَى غَيْرُ قَطُّ؛ شخص با غیرت هرگز زنا نمی‌کند».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۲.

۲. همان، ح ۱.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۰۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ.

امام علیؑ فرمود:

پیروزی در گرو تدبیر است، حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر،
و تفکر صحیح در گرو نگاه‌داری اسرار است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب نه‌ایة الارب (شهاب الدین نویری) این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوت‌هایی ذکر کرده می‌گوید: علی (رضی الله عنه) فرمود: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ السَّرِّ» این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که او این کلام را از نهج البلاغه نگرفته بلکه از منبع دیگری اخذ نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷). در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله حکمت‌آمیز در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۲).

شرح و تفسیر

راه پیروزی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و پرمایه در سه جمله کوتاه رمز پیروزی را در کارها بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «پیروزی در گرو تدبیر است»؛ (الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ).

«حَزْم» که به معنای دوراندیشی و مطالعه عواقب کار است، یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی است، زیرا افراد سطحی‌نگر که گرفتار روزمرگی هستند در برابر حوادث پیش‌بینی نشده به زودی به زانو در می‌آیند و رشته کار از دستشان بیرون می‌رود و شکست می‌خورند.

در حدیث دیگری در غررالحکم امام می‌فرماید: «مَنْ أَخَذَ بِالْحَزْمِ اسْتَظْهَرَ وَمَنْ أَضَاعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ؛ کسی که حزم و دوراندیشی برگیرد پیروز می‌گردد و کسی که آن را ضایع کند به هلاکت می‌افتد».^۱

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می‌فرماید: «حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر است»؛ (وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ).

«اجالة» به معنای جولان دادن و «رأی» به معنای فکر است و منظور از جولان دادن فکر این است که انسان همچون اسب سواری که در تمام اطراف میدان نبرد، قبل از شروع گردش می‌کند تا از نقاط ضعف و قوت با خبر شود، باید در

۱. غررالحکم، ص ۴۵۷، ج ۱۰۸۷.

مسائل مهم نیز چنین کند و تمام جوانب یک مسئله را از خوب و بد بدون اغماض بررسی کند تا بتواند تصمیم صحیح بگیرد.

شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کن. فرمود: اگر بگویم می پذیری؟ عرض کرد: آری! پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد و در هر سه بار آن مرد گفت: آری ای رسول خدا! پیامبر فرمود: «فَأَيُّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرَ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ من به تو سفارش می کنم هنگامی که تصمیم بر انجام کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر کار صحیحی بود انجام ده و اگر گمراهی بود از آن خودداری کن».^۱

به یقین حزم و دوراندیشی ایجاب می کند که انسان افزون بر استفاده از فکر خویش، از افکار دیگران نیز بهره بگیرد، همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند حزم و دوراندیشی چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنها».^۲

گاه برای رسیدن به پیروزی باید از نقشه پیچیده و مختلفی استفاده کرد که آگاهی دشمن بر آن سبب نابود شدن وی است، از این رو امام علیه السلام در سومین و آخرین جمله حکمت آمیز فوق می فرماید: «تفکر صحیح در گرو نگه داری اسرار است»؛ (وَ الرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ).

در حدیث دیگری که از امام علیه السلام در غررالحکم نقل شده می خوانیم: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ أَسِيرَهُ؛ راز تو اسیر توست؛ اما اگر آن را افشا کردی تو اسیر آن می شوی».^۳

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۴۹، ح ۱۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰، ح ۱۶.

۳. غررالحکم، ص ۳۲۰، ح ۷۴۱۵.

در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام آمده است: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ اظهار کردن چیزی (سری از اسرار) پیش از آنکه مستحکم شود و به نتیجه برسد موجب فساد آن است».^۱

از بعضی روایات معصومین استفاده می‌شود که اسرارشان را حتی به همه دوستان هم نگویند، زیرا احتمال تغییر حالت در آنان وجود دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوُّكَ يَوْمًا مَا؛ اسرار را حتی به دوست مگو مگر در آنجا که اگر دشمن تو بر آن سر آگاه شود ضرری به تو نمی‌رساند، زیرا دوست ممکن است روزی به صورت دشمن درآید».^۲

گفتنی است که انسان گاهی سر خود را برای دوست مطمئن بیان می‌کند غافل از آنکه آن دوست نیز ممکن است دوست مطمئن دیگری داشته باشد و سومی نیز به همین صورت، ناگاه متوجه می‌شود که اسرارش همه جا بر سر زبان‌هاست.

از این رو شاعر پرمایه، سعدی شیرازی می‌گوید:

به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای

که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز!

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۳.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

احْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ.

امام عليه السلام فرمود:

بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی،

و از حمله افراد پست به هنگام سیری!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته و همچنین ابن ابی الحدید در الحکم المنثورۃ آن را با تفاوتی نقل کرده و آن نیز نشان می‌دهد که منبع ابن ابی الحدید غیر از نهج البلاغه بود. هر چند نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر کلام این دو نفر می‌گوید: مرحوم سید رضی روایتش موثق تر و آشنایی اش به لحن کلام جدش بیشتر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز در خطبه «الوسیله» که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶).

شرح و تفسیر

حمله‌های خطرناک

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش به یکی از تفاوت‌های میان افراد با شخصیت و بزرگوار و افراد پست و بی ارزش اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی و از حمله افراد پست به هنگام سیری»؛ (اخذُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ).

در این‌که منظور از گرسنگی و سیری در این عبارت حکیمانه معنای کنایی آن مراد است یا معنای حقیقی در میان مفسران نهج البلاغه گفت و گو است؛ جمعی گرسنگی را کنایه از هرگونه نیاز و یا تحت فشار و ظلم واقع شدن دانسته‌اند بدین ترتیب معنای جمله چنین می‌شود: افراد بزرگوار و با شخصیت تنها هنگامی دست به حمله می‌زنند که به آنها ستم شود و یا نیاز مبرم برای ادامه حیات پیدا کنند که در این صورت برای گرفتن حق خود و دفاع در مقابل ظالمان غیرت آنها به جوش می‌آید و حمله جانانه‌ای می‌کنند؛ ولی لئیمان هنگامی که به نوایی برسند و بر مراد خویش سوار گردند طغیان می‌کنند و افراد بی‌گناه را مورد حمله قرار می‌دهند همچون حیوانات درنده‌ای که پس از سیری، مست می‌شوند. در حالی که بعضی دیگر معتقدند «جوع» در اینجا به همان معنای حقیقی یعنی گرسنگی است و «شبع» به معنای سیری است و آن را اشاره به این نکته می‌دانند که افراد شجاع و با شخصیت پیش از رفتن به میدان نبرد کمتر غذا

می خوردند مبادا ضربه‌ای بر شکم آنها وارد شود و غذا بیرون ریزد و موجب سرافکندگی آنان شود؛ ولی لئیمان چنین نیستند و در هر حال تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاعر عرب می‌گوید:

لَا يَصْبِرُ الْحُرُّ تَحْتَ ضَيْمٍ وَإِنَّمَا يَصْبِرُ الْجِمَارُ

آزادمرد در زیر ستم صبر نمی‌کند. این الاغ است که صبر می‌کند!

شاعر دیگری نیز می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

اگر شخص کریم را اکرام و احترام کنی مالک او می‌شوی ولی اگر لئیم را اکرام کنی (بیشتر) سرپیچی می‌کند.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۹.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِيفٍ

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

دل های انسان ها و حشی و رمنده است، هرکس با آنها انس گیرد
رو به سوی او می کنند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را زمخشری (متوفای ۵۳۸) در جزء اول ربیع الابرار و طرطوشی (متوفای ۵۲۰) در کتاب سراج الملوک آورده اند و بعید به نظر می آید که آنها از نهج البلاغه سید رضی گرفته باشند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را جزء خطبه ای دانسته است که امام آداب دین و دنیا را به اصحابش فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷).

شرح و تفسیر

راه تسخیر دل‌ها

امام در این کلام حکمت‌آمیز درس مهمی برای صید دل‌ها و جلب و جذب دوستان می‌دهد. می‌فرماید: «دل‌های انسان‌ها وحشی و رمنده است هرکس با آنها انس گیرد رو به سوی او می‌کنند»؛ (قُلُوبُ الرَّجَالِ وَحْشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ).

اشاره به اینکه انسان، نسبت به کسانی که نمی‌شناسد نوعی احساس بیگانگی می‌کند؛ ولی اگر طرف مقابل از طریق محبت وارد شود در برابر او رام می‌شود. به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این مطلب برای انسانی که تازه در شهر یا در محله‌ای وارد می‌شود و سکنا‌گزیند کاملاً محسوس است او حتی از همسایگان نزدیکش فاصله می‌گیرد اما اگر چند بار با او سلام و علیک کنند و به دیدارش بروند و هدیه‌ای برایش بفرستند رابطه دوستی آنها مستحکم می‌شود.

آنچه بعضی پنداشته‌اند که این کلام حکمت‌آمیز با اصل مدنی بالتبع بودن انسان سازگار نیست اشتباه بزرگی است. درست که انسان ذاتاً روح اجتماعی دارد و نمی‌تواند تنها زندگی کند و تمام پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها بشر در سایه همین روح اجتماعی است؛ ولی این بدان معنا نیست که در برابر هر فرد ناشناخته‌ای اظهار محبت و دوستی کند و با او الفت بگیرد؛ الفت گرفتن احتیاج به مقدمات دارد همان‌گونه که عداوت و دشمنی نیز مقدماتی می‌خواهد و نظر

امام علیه السلام به این حقیقت است که در روایات دیگری نیز وارد شده و در گفتار معروف: «الْإِنْسَانُ عَيْبِدُ الْإِحْسَانِ؛ انسان بنده احسان است» منعکس است.

شاعر عرب نیز می‌گوید:

وَإِنِّي لَوْ حَشِيْتُ إِذَا مَا زَجَرْتَنِي وَإِنِّي إِذَا أَلْفَتَنِي لَأَلُوفُ

هنگامی که از من دوری کنی من از تو رمیده می‌شوم ولی هنگامی که از در الفت در آیی با تو الفت می‌گیرم.

این‌که در بعضی از شروح به واسطه حل نشدن مشکل «مدنیُّ بالطبع» بودن انسان یا وحشی بودن قلوب این تفسیر را پذیرفته‌اند که منظور از «رجال» همه انسان‌ها نیستند بلکه افراد بزرگ و قدرتمند اجتماع‌اند، تفسیر نادرستی به نظر می‌رسد، زیرا ظاهر عبارت اشاره به همه یا اغلب انسان‌هاست نه گروه اندکی.

شاهد این سخن حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ يُضْفَيْنَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که محبت انسان را نسبت به برادر دینی اش صفا می‌بخشد با چهره گشاده با او روبرو شود و در مجلس جای مناسب به او دهد و او را به محبوب‌ترین نام‌هایش صدا بزند».^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ.

امام علیؑ فرمود:

عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد!

(همین که دنیا پشت کند عیوب تو آشکار می‌شود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که نویسنده کتاب مصادر برای این جمله حکیمانه امام به جز نهج البلاغه ذکر کرده ربیع الابرار دانشمند معروف اهل سنت زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکیمانه در لابه‌لای خطبه وسیله ذکر شده است (این خطبه در نهج البلاغه نیامده است و در کتاب تمام از جلد هشتم کافی نقل شده در حالی که با مراجعه به کافی روشن می‌شود که این جمله در آنجا نیست، هر چند جمله‌های بعد از آن ذکر شده است و معلوم نیست کتاب تمام نهج البلاغه آن را از کجا آورده است). (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶).
جمله حکیمانه پیش گفته علاوه بر کتاب ربیع الابرار زمخشری در کتب دیگری از دانشمندان هم عصر زمخشری یا بعد از او نیز آمده است.

شرح و تفسیر

عیوب پنهان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش اشاره به نکته مهمی کرده می‌فرماید: «عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْهُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ).

«جَدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه ﴿إِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾ به آن ناظر است و به معنای بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله بالا اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شانس تعبیر می‌شود.

امام در واقع در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است: نخست هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند تمام عیوب او را به فراموشی می‌سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می‌کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات برجسته او را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی عیب می‌شمرند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آن‌اند. دیگر این‌که انسان باید تنها نگاه به سخنان مردم نکند و بکوشند عیوب خویش را که از چشم آنها به سبب اقبال دنیا پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می‌شود کم نشمرد.

دیگر این که از زوال نعمت‌ها نگران نشود شاید خداوند می‌خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می‌شود.

این گفتار حکیمانه امام پیام دیگری نیز دارد و آن این که به هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را بری از عیوب نداند، چرا که مردم عیوب او را نادیده می‌گیرند و ای بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد.

شبهه این گفتار سخن حکیمانه‌ای است که در حکمت نهم آمده بود که امام فرموده بود: *«إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ»*؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید).

در زبان عرب - و احتمالاً زبان‌های دیگر - نیز ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در یک ضرب‌المثل عربی می‌خوانیم: *«إِذَا أَقْبَلَ الْبَيْحُتُ لِبَاضَتِ الدُّجَاجَةِ عَلَى الْوَتْدِ، وَإِذَا أَدْبَرَ الْبَيْحُتُ أَسْعَرَ الْهَآوْنَ فِي الشَّمْسِ»*؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ روی نوک میخ تخم می‌گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می‌گیرد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب نه‌ایه الادب این جمله حکمت‌آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن حکمت یازدهم را که قبلاً گذشت با تفاوتی نقل می‌کند و از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

شرح و تفسیر رابطه عفو و قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می‌کند و می‌فرماید: «شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ).

می‌دانیم یکی از عوامل ادامه نزاع‌ها و درگیری‌ها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده ده‌ها سال ادامه پیدا می‌کند، روح انتقام‌جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می‌رود مانند سیلاب شدیدتر می‌شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می‌یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا و می‌دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام معصوم نشان می‌دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو در آوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر در داستان فتح مکه و عفو امیر مؤمنان بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی در برابر آن مرد شامی و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه‌های

روشنی از این معناست.

اما این که می‌فرماید: شایسته ترین مردم به عفو قادرترین آنها بر مجازات است به دلیل این است که هر چه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی از مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آنجا که عفو از قاتل عمد را مطرح می‌کند با تعبیر به «برادر» از او یاد می‌نماید؛ «﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند».

در کتاب کنز العمال این حدیث کوتاه و پرمعنا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی‌ها در میان شما از میان برود».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوَةَ تَنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می‌کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم.

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می‌داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هر کس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می‌گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آنجا می‌گذشت، به آنها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

۱. کنز العمال مطابق نقل میزان الحکمه، ماده «عفو».

آنجا گذشت «هشام» صدا زد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ؛ خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد».^۱

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم.

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفُوا يُعِزَّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باید به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد».^۲

بدیهی است - همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شده - دستور عفو شامل کسانی نمی‌شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می‌افزایند. آنها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ.

امام علیؑ فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «مَا كَانَ عَنْهُ ابْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَكَرُّمٌ» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می‌دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت‌آمیز در کتاب أدب الدین و الدنيا مارودی و در کتاب روض الاخبار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر سخاوت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده‌ای اشاره کرده، می‌فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت»؛ (السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ).

سخاوت را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل مال به مستحقان و نیازمندان بدون عوض وای می‌دارد.

بر این اساس اگر کسی درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه سخاوتمندانه می‌بخشد در واقع عوض آبروی اوست و به راحتی نمی‌توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخشش که پس از درخواست صورت می‌گیرد ممکن است بدین سبب باشد که اگر بخشش نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می‌یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشش در برابر نجات از مذمت مردم واقع شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم برای رودر بایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی بر نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آنها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به سؤال نباشد.

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می‌آورد بر انفاق به کسانی تأکید می‌کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمره اغنیا می‌دانند، می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمْ

الْجَاهِلُ أَغْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا»^۱.

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث‌های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ؛ سخاوت صفت بزر خداست»^۲.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ مِنَ اخْتِلَافِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که صاحب سخاوت است»^۳.

بی‌شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در مورد مناسب‌تر و بدون هیچ‌گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرازش‌تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: گروهی از یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و میان آنها مردی بود در مکالمه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درشت‌گو و سرسخت تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره در هم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پرورگارت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این مرد سخاوتمندی است که پیوسته اطعام می‌کند. خشم پیامبر صلی الله علیه و آله فرو نشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی هستی و پیوسته اطعام طعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت: آیا پرورگارت تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده هرگز کسی را از مالم محروم نساختم»^۴.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمه، ماده سخاء.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۴. کافی، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ؛
وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ ثروت و بی‌نیازی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت‌هایی دارد (که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله‌های حکمت‌آمیز نیز مشروح‌تر است به چشم می‌خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر

چهار جمله پربار

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و پرمایه خود در ضمن چهار جمله کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می فرماید:

«هیچ ثروت و بی نیازی چون عقل»؛ (لَا غِنَى كَالْعَقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمی باشد»؛ (وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ).

درباره اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت نیز زاینده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آنها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت فوق العاده قرآن و اسلام به مسأله عقل است.^۱

روایات اسلامی نیز درباره اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول کافی در کتاب العقل والجهل احادیث بسیار فراوان

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

و پرمایه‌ای درباره اهمیت عقل از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.

ابن ابی‌الحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز از کتاب کامل مبرد نقل کرده از جمله این‌که رسول خدا فرمود: «مَا قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَفِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَحَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ نعمتی را برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم‌تر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِءٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمنش جهل اوست».

در نقطه مقابل عقل جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می‌دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیایش را تباه می‌کند.^۱

البته منظور از عقل، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می‌کند و از زشتی‌ها دور می‌سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده‌اند که سال‌ها بر کشورهایی حکومت کرده‌اند ولی بسیاری از آنها فاقد عقل به معنایی که در بالا آمد بوده‌اند. هوش و ذکاوت آنها نوعی شیطنت بوده است، همان‌گونه که در

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۵ به بعد.

حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره عقل از محضرش سؤال کردند فرمود: «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان به وسیله آن خدا را پرستش می کند و بهشت را به دست می آورد». راوی عرض کرد می گویند معاویه عاقل است؟ فرمود: این نوعی شیطنت شبیه عقل است و عقل نیست.^۱

اما در مورد ادب همین بس که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که در غررالحکم آمده می فرماید: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْاَبَاءُ لِلْاَبْنَاءِ الْاَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می گذارند ادب است». و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می خوانیم: «قَلِيلُ الْاَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ کمی ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همه افراد است.

معنی اصلی واژه ادب دعوت کردن است و از آنجایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی ها دعوت می کند آن را ادب نامیده اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذارده اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیله آن می تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب تهی دست می شود.

آنچه امام علیه السلام درباره مشورت در اینجا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که به تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

حقیقت این است که اسلام دین استبداد به رای نیست؛ اسلام می‌گوید: خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان خدا تقسیم کرده است. اگر کسی می‌خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و چه بسا یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می‌گیرد به خصوص این که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می‌دهد و نمی‌تواند به قضاوت بی طرفانه بنشیند و به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات وسیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارجند بهتر و روشن تر می‌توانند درباره آن قضاوت و داوری کنند.

همان‌گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و راز نگه‌دار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین ممکن است گرفتار خطا شوند؛ ولی ضریب خطا در یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می‌شود و در ده نفر به یک دهم می‌رسد و احتمال آن بسیار کمتر می‌شود، از این رو نقل است که مرد عربی می‌گفت: من هرگز مغبون نمی‌شوم مگر این که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای اینکه من بدون مشورت آنها کاری انجام نمی‌دهم. اگر همه اشتباه کنند آن‌گاه من هم اشتباه می‌کنم.

شاعر می‌گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد عقل‌ها مرعقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَن

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكَرَّرَ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

امام علیؑ می فرماید:

صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری
و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحکم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).

شرح و تفسیر

دو شاخهٔ مهم صبر

امام در این گفتار حکیمانه، صبر و شکیبایی را بر دو گونه تقسیم می‌کند. می‌فرماید: «صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری»؛ (الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ).

در واقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته‌اند: نوع اول از نوع دوم سخت‌تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم‌تر است و گاه مورد دوم تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته‌اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم به نظر درست نمی‌آید، زیرا صبر به معنای کف نفس و خویش‌داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل انجام طاعتی است و گاه مشکل ترک معصیتی.

بر این پایه پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ‌ها، گردنه‌های صعب العبور، پرتگاه‌ها و حیوانات درنده و دزدان

خطرناک وجود دارد. اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع از راه می ماند و به مقصد نمی رسد. به همین دلیل صبر و استقامت مهم ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».^۱

بنابراین نزول و حمایت فرشتگان از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می گوید: «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می شوند به آنها به خاطر صبر و استقامتشان درود می گویند. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».^۲

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر دامنه غنا و فقر

امام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می‌کند و می‌فرماید: «بی‌نیازی در غربت و وطن است و نیازمندی در وطن غربت»؛ (الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ).

وطن جایی است که انسان در آنجا متولد شده و چشم به روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آنها قرار گرفته و در هر گوشه و کنار، آشنایی دارد و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام می‌فرماید: شخص غنی هر جا برود به موجب غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می‌سازد و به سبب بذل و بخشش یاران و مددکارانی پیدا می‌کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می‌دهد و گاه به صورت موجودی فراموش شده در می‌آید. پیام امام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند و بی‌نیاز شوند و به هنگام غنا و بی‌نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چرا که فقر مایه ذلت و گناه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می‌شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری داشتیم.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیؑ فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود.^۱

سید رضی می‌گوید: این کلام از پیامبر اکرم ﷺ نیز نقل شده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیر مؤمنان علیؑ به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می‌زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آنجا موکول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسيله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰).
این سخن حکمت‌آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسيله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

سرمایه بی پایان

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می‌فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

در تعریف قناعت می‌توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن به حداقل ضروریات زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می‌دارد و آلوده انواع محرمات می‌کند نمی‌رود. داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان‌ناپذیر است، چرا که انسان را از تمام ثروت‌های دنیا بی‌نیاز می‌سازد؛ همواره سربلند زندگی می‌کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می‌دهد. دست‌نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی‌دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ که قبلاً گذشت امام علیه السلام در فضیلت قناعت‌پیشگان فرمود: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ؛ خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز امام در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود: «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَى؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد».

در بحارالانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَعْنُوا؛ من در جستجوی توانگری برآمدم ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی‌گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید».^۱

قابل توجه این‌که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است همان‌گونه که سید رضی می‌گوید: «وَقَدْ رُويَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله». این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است.^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از نارضایی‌های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می‌بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می‌کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی‌حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی‌مانندی در جامعه حاکم می‌شود و بسیاری از پرونده‌های جنایی و تجاوز بر اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می‌شود.

ابن ابی‌الحدید در اینجا گفتار زیبایی از «سقراط» (سقراط) نقل می‌کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی‌های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این‌گونه غذا می‌خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبود. شاعر می‌گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام علیؑ فرمود:

مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز به عین همین عبارت در کتاب غررالحکم و مجمع الامثال میدانی و مطالب السؤول آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز را ضمن خطبه «وسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

ریشه اصلی شهوات

امام علیؑ در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته‌ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده می‌فرماید: «مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است»؛ (الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ).

بدیهی است که منظور از شهوت در اینجا هرگونه علاقه مفراط نفسانی و هوس آلود است. اعم از این که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هوس‌ها مال نقش اصلی را بازی می‌کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هر چه بیشتر شود انسان را به خود مشغول‌تر می‌سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق باز می‌دارد.

روی این جهات سه گانه می‌توان به عمق کلام امام پی برد.

بدیهی است آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده هشدار است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هواپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی مانند

احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم‌ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جستجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.^۱

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن از مال نکوهش شده و در بعضی از آیات از آن مدح و ستایش به عمل آمده و به عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» در مورد وصیت می‌فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است...». و در آیه ۸ سوره «عادیات» در مذمت بعضی از طغیانگران می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ اموال را بسیار دوست دارند.

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می‌شود که آوردن آنها ما را از شرح این کلام دور می‌کند.

تنها به ذکر این روایات پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شنیده است قناعت می‌کنیم. او می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَ فِي الْأَرْضِ ... أَنْ يُحِبُّوكُمْ»؛ نخستین درهم و دیناری که سکه آن در زمین زده شد شیطان نگاهی به آنها افکند هنگامی که آن را دید

آنها را برگرفت و روی چشم خود گذارد سپس به سینه خود چسباند آن‌گاه فریاد شادی کشید بار دیگر آن را به سینه خود چسباند سپس خطاب به آنها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند.^۱

کوتاه سخن آنکه مال ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می‌توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه‌ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتد غالباً در جنبه‌های ویرانگر به کار گرفته می‌شود.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را
(به امر خیری) بشارت دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه مرحوم خطیب می‌گوید این جملهٔ حکمت‌آمیز را طرطوشی در کتاب سراج‌الملوک و آمدی در کتاب غررالحکم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند ولی آمدی چیزی افزون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

هشدارى كه بشارت است!

امام عليه السلام با هشدارى بجا در اين سخن کوتاه و گرانمايه به اهميت هشدارهاى بجا و سودمند پرداخته مى فرمايد: «كسى كه تو را (از امورى كه خطرناك است) بترساند همچون كسى است كه به تو بشارت دهد (به امورى كه مائيه سرور و خوشحالى است)»؛ (مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج البلاغه در ذيل اين حديث شريف افزون بر ذكر مدارك، نکته قابل ملاحظه‌اى آمده كه مى گويد: تحذير شناساندن انسان به چيزى است كه مصلحت او در آن است و زيان و خطر را از او دفع مى كند و اينكه امام مى فرمايد چنين كسى مانند كسى است كه به تو بشارت مى دهد مفهومش اين است كه بايد از اين هشدارها همانگونه خوشحال شوى كه از خبرهاى مسرت‌بخش خوشحال مى شوى و بايد از چنين كسى همانگونه تشكر كنى كه از بشارت‌دهنده تشكر مى كنى، زيرا او اگر خير تو را نمى خواست به تو هشدار نمى داد و از افتادن در شر برحذر نمى داشت.

تحذير به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشیر به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی‌هاست. از آنجا که پرهیز از خطرات خود یک پیروزی بزرگ است امام مى فرمايد: كسى كه تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی برحذر مى دارد مانند كسى است كه تو را بشارت دهد به

اموری که مایه خوشحالی توست.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که هم انسان را نسبت به پیروزی‌ها دلگرم سازند و هم نسبت به خطرات آگاه نمایند و این که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین‌گونه هشدارهاست، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن به خطرهای اثرات مهم‌تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بشارت‌دهنده بسیار می‌شود که به کارهای نیک انجام شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و چه بسا سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانۀ مولا این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن نسبت به خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزله یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست از کسی که تو را می‌خندانند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن»^۱.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌درد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت‌آمیز بخشی از وصیتی است که امام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لایحضره الفقیه به ضمیمه جمله‌های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیرمؤمنان با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

خطرات زبان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به خطرات زبان اشاره کرده می‌فرماید: «زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و تو را می‌درد؛ (اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).»

شک نیست که یکی از بزرگترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به وسیله زبان انجام می‌گیرد و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت‌های الهی است بعد از آفرینش انسان به نعمت نطق و بیان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و قسمت عمده علوم و دانش‌ها از طریق زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت‌ها هر چه بزرگتر باشد چنانچه از آن به طرز بدی استفاده شود خطراتش عظیم‌تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی‌قیدوبند خطرناک نیست به طوری که گاه می‌شود یک جمله آتش جنگی را می‌افروزد و سبب ریختن خون‌ها و هتک نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه می‌گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را با آن عذاب نمی‌کند. زبان عرضه می‌دارد

ای پروردگار تو مرا مجازاتی کردی که هیچ چیز را با آن مجازات نکردی خداوند به او می فرماید: «خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بیگناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت به عزت و جلالم سوگند تو را مجازاتی می کنم که هیچ یک از اعضا را با آن مجازات نخواهم کرد».^۱

قبلاً نیز گفته ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطرناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می شود. زبانی خالی از قید و بند و بدون مانع و قانع در حالی که این زبان می تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که ابوذر رضی الله عنه می گفت: «يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللُّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرَقِكَ؛ ای طالب علم این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبانت قفل و بند نه همان گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می نهی».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبَنَةِ.

امام علیؑ می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبة الوسيلة شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبة وسيله را نقل کرده اند این جمله پیدا نشد.

شرح و تفسیر گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی‌های متضاد زنان اشاره کرده می‌فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ).

شارحان نهج البلاغه هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این‌که آیا نسخه اصلی لُبْسَه است یا لِبْسَه (بر وزن حسبه).

در نسخه محمد عبده لبسه آمده که به معنای معاشرت و ملابست است، بنابراین نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می‌کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان‌گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر).

ولی در غالب نسخه‌های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما «لبسه» آمده است که به معنی نیش زدن است.

در این‌که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است شاید

از آن رو که در کنار نیش‌های او نوش‌های فراوانی نیز وجود دارد که نیش‌های او را قابل تحمل بلکه شیرین می‌کند.

با توجه به این که آنچه در مورد عقرب مناسب می‌رسد نیش است نه معاشرت کردن این تفسیر از تفسیر عبده مناسب‌تر است.

در اینجا تفسیر سومی است که مرحوم کمره‌ای آن را در شرح نهج‌البلاغه خود آورده و می‌گوید: منظور از این کلام حکمت‌آمیز این است که به همه مردان و مخصوصاً جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوده بپرهیزند، زیرا آنها همچون عقربند، هرچند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آنها را خورد و در دام سم‌کشنده آنها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا لحن جمله حکمت‌آمیز بالا برحذر داشتن نیست، بلکه تحمل کردن و مدارا نمودن است که با همسران مشروع سازگار است.

بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیرها برای این جمله حکیمانه است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آنها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آنها نیشی احساس نمی‌کنند، بنابراین منظور این است که در طبیعت زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می‌گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این‌گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش‌های آنها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه‌ای انجام دهد او را ببخشد و از او درگذرد»؛ (وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا).^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِنُهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي.

امام علیؑ می فرماید:

هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ده.
با این حال فضیلت از آن آغازگر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (۸۵ سوره نساء) گرفته شده و ذیل آن در جزء ششم نه‌ایه‌الاربعون نویری به شکل دیگری آمده است که نشان می‌دهد منبع دیگری به جز نهج‌البلاغه در اختیار داشته است.

شرح و تفسیر

پاداش برتر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ده. با این حال فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده است»؛ (إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می‌گوید هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام‌آمیزی باشد یا اقدام عملی، بلکه بهتر آن است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید «سلام علیکم» بهتر آن است که در پاسخ بگوییم «سلام علیکم ورحمة الله» و هرگاه کسی هدیه مختصری برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتر برای او بفرستیم. این کار سبب می‌شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روز به روز بیشتر شود و روح حق‌جویی و حق‌طلبی و حق‌شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه‌ای بسیار توأم با آرامش خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه‌های عملی این دستور به وضوح دیده می‌شود. از جمله این‌که یکی از راویان اخبار می‌گوید من نزد حسن بن علی علیه السلام بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت

فرمود: «أَنْتِ حُرٌّ لَوْ جِهَ اللَّهُ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی».

به این ترتیب حضرت در برابر اهدای یک دسته گل این کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می‌گوید عرض کردم او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد شما او را آزاد کردید. امام در پاسخ فرمود: «(هُكْدًا) أَدَّبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است». سپس امام آیه شریفه «وَإِذَا صُيِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ...» را تلاوت فرمود و افزود: این‌که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم.^۱

این‌که امام در ذیل این کلام حکمت آمیز می‌فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده به سبب این است که شخص دوم هرکاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این‌که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعُونَ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِ؛ سلام هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنه آن از کسی است که سلام کرده و یک حسنه از آن کسی که پاسخ می‌گوید».^۲

این حدیث از امیرمؤمنان نیز در بحارالانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این کسی که ابتدا به سلام و تحیت یا کار نیک می‌کند یک فضیلت اخلاقی دیگری را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسأله تواضع در برابر برادر

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

دینی است در حالی که پاسخ گوینده تواضع خاصی ندارد جزء این که حق شناسی می کند.

عجب این که اصل این کلام حکمت آمیز در شرح نهج البلاغه مرحوم کمره ای و ابن میثم و مغنیه و همچنین شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری در اینجا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أُسْدِيَّتْ» از ماده «سَدُو» بر وزن «سرو» در اصل به معنی دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أُسْدِيَّتْ إِلَيْكَ يَدٌ» در کلام امام مفهومی این است که دستی به سوی تو دراز شد و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

امام علیؑ می فرماید:

شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است جاحظ که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب المائة المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

نقش شفاعت‌کننده

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به اهمیت شفاعت کرده می‌فرماید: «شفاعت‌کننده بال و پر طلب‌کننده است»؛ (الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ).

شفاعت بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی‌تر این جهان به موجودات ضعیف‌تر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم نوعی شفاعت در عالم تکوین نسبت به پرورش گیاهان است. باغبان نیز در حدّ خود در مورد گیاهان و درختان شفاعت می‌کند. این‌گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد.

در عالم تشریح نیز انسان‌هایی که در درگاه خدا مقرب‌ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده آنها را به سرمنزل سعادت می‌رساند.

به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می‌شود که در شفاعت شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه هر قدر آفتاب بتابد و باران ببارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی‌روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شفاعت شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این که امام در گفتار حکیمانه بالا می فرماید: شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است واقعیت مسلّم عقلی و نقلی است، همان گونه که هیچ پرنده ای بدون بال و پر نمی تواند پرواز کند بسیاری از طلب کنندگان نیز بی بال و پر شفاعت پرواز در آسمان قرب خدا برای آنها غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع هم اشاره ای به فلسفه شفاعت و هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت کننده و شفاعت شونده دارد.

پرنده باید همه چیز او کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است و عالم اسباب در جهان هستی در واقع چهره هایی از همین شفاعت است.

در عالم تشریح نیز گاه معصومان و پیشوایان بزرگ شفاعت می کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس سبب شفاعتش می شود. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می شود.

برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

امام علیؑ می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند
و آنها در خوابند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت آمیز نقل نکرده است همین اندازه می گوید این جمله مانند کلام دیگری است که از امام امیرمؤمنان علیؑ در وصیتش به فرزند گرامی اش امام مجتبیؑ بیان فرموده آنجا که می گوید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيبُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُصَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ لِأَبْصِيرٍ» (و در نسخه های موجود نهج البلاغه «وَإِنْ كَانَ واقفاً» آمده است).
در کتاب تمام نهج البلاغه در وصیت امام به فرزندش امام حسن هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَأَعْلَمُ...».

شرح و تفسیر

سوارانی در خواب!

امام علیؑ در این کلام حکیمانه تشبیه جالبی درباره غافلان اهل دنیا دارد می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می‌برند و آنها در خوابند».

می‌دانیم دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه‌هایی است که در آنجا باید زاد و توشه برای آخرت برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می‌رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیاپرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول‌اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خوابند و ساریان آنها را به سوی مقصد می‌برد. انتهای این مسیر همان مر است آنها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می‌شوند و تهی دست به سوی آخرت می‌روند. همان گونه که در روایت معروف آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». مردم در خوابند هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می‌شوند.^۱

به بیان دیگر انسان‌ها سرمایه‌دارانی هستند که وارد بازار دنیا می‌شوند مدت این بازار - مانند بسیاری از بازارهای جهانی محدود است - و سرمایه آنها ساعات و شب‌ها و روزهای عمر آنهاست هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می‌رود و تجارتي حاصل نمی‌شود.

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

به گفته شاعر:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَاهٍ

فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرْبَةً.

امام علیؑ فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز مانند کلام دیگری که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ» سپس می‌افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می‌افزاید: مصادر این کتاب که میدانی بر آنها تکیه کرده کتاب‌هایی است که قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

غربت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و پرمعنایش به اهمیت دوستان صمیمی اشاره کرده می‌فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرْبَةٌ). روشن است که انسان در وطن علاقه‌های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آنها بهره می‌گیرد و احساس تنهایی نمی‌کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه اینها را از دست می‌دهد، خود را تنهای تنها می‌بیند؛ بدون یار و یاور و بی پناه و بدون آرامش.

امام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خویش هم باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام است به صورت دیگری نقل شده فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ؛ غریب کسی است که دوستی ندارد».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ انسان به وسیله برادران (دینی) خود کثرت و فزونگی می‌یابد».^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۰، ح ۳.

اضافه بر اینها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایه همین روح به وجود آمد. تمدن‌ها، پیروزی‌های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می‌کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آنها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. حال اگر دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می‌شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت‌آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد و دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایسته دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که کمک بر دین و دنیا باشند.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

از دست رفتن حاجت بهتر از طلب کردن آن از ناهلان است!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادق علیؑ نسبت می‌دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غرر الحکم آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «أبشیهی» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).

شرح و تفسیر

طلب از نااهل

امام علیؑ در این کلام پربار حکمت آمیز به نکته‌ای اشاره می‌کند که سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، می‌فرماید: «از دست رفتن حاجت بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهَا).

بی‌شک انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمند اند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنیّ بالتبع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر کس قدرت محدودی دارد که با آن نمی‌تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به سوی آنها دراز می‌کند دو گروه اند: گروه اهل و نااهلان؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد. نااهلان آنها که بخیل اند و تنگ نظر و منت‌گذار.

بدیهی است هرگاه انسان دست طلب به سوی نااهل دراز کند از یک سو خود را حقیر کرده و از سوی دیگر، احتمال امتناع با توجه به بخل و تنگ‌نظری طرف کاملاً وجود دارد و از سوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها دست از منت‌گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ نماید و از دست رفتن حاجتی را تحمل کند

و دست نیاز به سوی این‌گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که امیر مؤمنان در محضرش عرضه داشت: خداوندا مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند به دیگران است. امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگویم فرمود بگو: «قُلْ اللَّهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِي إِلَىٰ شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خدایا مرا به انسان‌های شرور نیازمند مکن». علی علیه السلام عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شرار خلق کیانند؟» فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أُعْطُوا مَتُوا وَإِذَا مَتُوا عَابُوا؛ کسانی که اگر چیزی ببخشند منت می‌گذارند و هنگامی که منت می‌گذارند بر انسان عیب می‌گیرند».^۱

آری شرار خلق و به تعبیر امیر مؤمنان، ناهالان ممکن است نیاز مادی انسان را برطرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاردن اکتفا نمی‌کنند بلکه عیب‌ها بر انسان می‌گیرند که فلان کس ضعیف و ناتوان و بی‌عرضه و حقیر است، از این رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه به دوران رسیده‌ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدُكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق در دهان ازدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوابی رسیده است».^۲

این‌گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدهند سرمایه‌گرانبهاتری را از بین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

می‌برند، آبی می‌دهند و آبرویی می‌برند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می‌گوید: حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشند فی المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگی به ذلت.
هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی!

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را نویری در کتاب نه‌ایة الإرب از امام صادقؑ با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان روایت نموده و نویسنده مستطرف، «أبشیهی» (متوفای ۸۵۰) آن را با تفاوتی ذکر کرده است که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر

بخشش کم

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می‌کند و می‌فرماید: «از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ).

بسیارند کسانی که معتقدند باید بخشش به مقدار قابل ملاحظه باشد و اگر انسان توان آن را نداشت، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حد اقل دو فایده دارد: نخست این‌که در بسیاری از موارد همین مقدار حل مشکلی می‌کند و دیگر این‌که دست رد به سینه درخواست کننده زدن نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می‌گیرد. اضافه بر اینها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می‌دهد.

تعبیر به «إِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ؛ محروم ساختن از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبیه است، زیرا محروم کردن قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می‌بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علیه السلام در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کار نیکی صدقه‌ای محسوب می‌شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هرچند به نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دوزخ دور دارید هرچند به نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهید و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می‌گرداند تا جایی که بزر تر از کوه عظیمی خواهد بود؛ «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَىٰ غَنِيِّ أَوْ فَقِيرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ التَّمْرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرَبِّبُهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ حَتَّىٰ يُوفِّيَهُ أَيَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْبَرًا مِنْ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ»^۱.

در گفتار حکیمانۀ ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است می‌فرماید: «افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا؛ کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم شمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت کم را بسیار و کوچک را بزر می‌کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می‌شد. پیغمبر اکرم دستور به جمع‌آوری کمک‌های غذایی برای سربازان اسلام داد. هرکس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به عنوان زکات یا تبرع به مسجد می‌آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون‌تری می‌آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابو عقیل انصاری» که از چاه‌های اطراف مدینه آب برای منازل می‌آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می‌کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می‌کرد نیز به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته‌ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می‌کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می‌آورم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذارد و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

عیب جو هنگامی که دیدند «ابو عقیل» مستی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار «ابو عقیل» را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد: «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجویی می کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانائیشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است»^۱.

بیخس مال و مترس از کسی که هرچه دهی
جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی.

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیؑ فرمود:

خوبیستن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام به فرزند دلیندش امام حسن علیؑ آمده است و نیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نیز بر آن افزوده است: «وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوِي». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر زینت فقر و غنا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش از زینت فقر و زینت غنا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خویشتن‌داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

فقیر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن‌دار باشد نه دست حاجت به سوی لئیمان می‌برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می‌گذارد، نه آلوده حرام می‌شود و نه زبان به ناشکری می‌گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن‌داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این‌گونه فقیران در قرآن مجید با عظمت یاد کرده و می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ (انفاق شما مخصوصاً باید برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی وامانده‌اند) آنها نمی‌توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن‌داری افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی‌خواهند).^۱ این همان عفت است که زینت فقر است.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

البته باید توجه داشت که عفت معنای عام و معنای خاصی دارد: معنای خاص آن پاکدامنی در مقابل آلودگی‌های جنسی و معنای عام آن هر گونه خویشتن‌داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وَزُرُهُ وَعَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن‌کس که عفاف پیشه کند بار گناهش سبک و قدر و مقامش در پیشگاه خدا افزون می‌شود».

اما در مورد غنا که بهترین زینت شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنیا و ثروتمندانی که شرک عملی به جا می‌آورند، به نیازمندان کمک می‌کنند، در کارهای خیر و عام‌المنفعه سرمایه‌گذاری می‌نمایند، به آنها که وام می‌خواهند وام می‌دهند و حتی به کسانی که محتاجند و روی سؤال ندارند به طور پنهانی کمک می‌کنند آنها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده‌اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو و چه زینتی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، آلوده شهوات و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد. البته همه باید شکر نعمت‌های خدا را به جا آورند؛ ولی این کار برای آنها که مشمول نعمت بیشتری هستند زینده‌تر، بلکه لازم‌تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزرگ الهی یاد گرفت؛ سلیمان که ملک و حکومت بی‌مانندی داشت و جن و انس سر بر فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می‌بیند یکی از شاگردانش به نام «آصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می‌تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم بر هم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی حاضر کند می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»؛ خداوند چنین

نعمتی را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می‌آورم یا نه (و به یقین من شاکر و سپاس‌گزار اویم).^۱

شکرگزاری نه تنها برای غنیّ زینت، بلکه موجب فزونی نعمت است. رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ خدا در شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او باز دارد».^۲



۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَاهٍ

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که آنچه را می خواهی انجام نمی گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن
(و نگران مباش).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز از غررالحکم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «مَا كُنْتَ» «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است.

ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر - به گفته صاحب مصادر - نشان می دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).

شرح و تفسیر نگران مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می‌مانند دستوری می‌دهد که مایه آرامش است، می‌فرماید: «هنگامی که آنچه را می‌خواهی انجام نمی‌گیری، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَالَا تُبَلِّغْ مَا كُنْتَ).

برای این جمله تفسیرهای متعددی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است؛ اکثر شارحان بر این عقیده‌اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾^۱ یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چرا که اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقایبی ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می‌دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته‌اند که منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بر ندار و به سخنان این و آن اعتنا مکن. بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان

۱. «لَا تُبَلِّغْ» از ماده «بَلَّو» بر وزن «دَلَّو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لَا تُبَلِّغْ» بوده و در حالت جزمی واو آن حذف شده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلِّغْ» شده سپس جزم که روی واو محذوف بوده، منتقل به لام شده است و «لَا تُبَلِّغْ» شده است.

۲. حدید، آیه ۲۳.

حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود. تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می‌رسد که از بعضی جهات مناسب‌تر است و آن این‌که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی‌کند مثل این‌که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آنجا می‌بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می‌کند که در هر شهر دیگری باشد، زیرا همه شهرها نسبت به خواسته او یکسان است و نباید در این باره سخت‌گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم «علامه شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و از دنیا رفت. آن مادر گفت: من می‌خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هر کس دیگری می‌خواهد بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته‌ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه‌های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی فوق در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.

امام علیؑ فرمود:

همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این جمله حکمت‌آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الْجَاهِلُ لَنْ يُلْقَى إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» و ابن اثیر نیز آن را در کتاب نهاییه از علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط نشانه جهل است

امام در این کلام حکمت‌آمیز به مسئله مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، می‌فرماید: «همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار»؛ (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرِطًا).

راه صحیح به سوی مقصد راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می‌خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی یا در جانب زیاده روی می‌گردد و یا در سوی کوتاهی و کندروی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می‌شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری آن از هرگونه انحراف یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می‌شوند و با وسواس هر حرکتی از همسر خود را زیر نظر می‌گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می‌کنند به طوری که زندگی برای آنها تبدیل به دوزخی می‌شود و گاه هیچ‌گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که کجا رفت و آمد و با چه کسی صحبت می‌کند و امثال آن.

در مسائل بهداشتی فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می‌شود که دست به

سوی هیچ آب و غذایی نمی‌برد به گمان این‌که همه آنها آلوده است، در هیچ مهمانی شرکت نمی‌کند، هیچ هدیه‌ای را نمی‌پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می‌گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی‌گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته‌اند: همیشه فضایل اخلاقی حد وسط در میان دو دسته از رذایل است: شجاعت حد اعتدالی است که در میان صفت تهور (بی‌باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط و جاهل یا در طرف افراط قرار می‌گیرد و یا در جانب تفریط و همچنین سخاوت حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی»^۱.

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاهلان درباره عظمت علی علیه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شده و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراهند. خط صحیح همان پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعه بودن است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مَحَبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ؛ به زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می‌شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می‌کشاند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می‌نهد (و مرا کافر خطاب می‌کند).

سپس افزود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ التَّمَطِّ الْأَوْسَطُ فَالزَّمُوهُ؛ بهترین مردم درباره من گروه میانه‌رو هستند از آنان جدا نشوید».

در بحارالانوار نیز آمده است که امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمود: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي؛ بهترین شیعیان من گروه میانه‌رو هستند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد و کوتاهی کننده عقب افتاده باید (شتاب کند و) به آنها ملحق شود».^۱

با دقت به جوامع بشری می‌بینیم که غالب نابسامانی‌ها بر سر افراط و تفریط‌هاست که زاییده جهل و نادانی است؛ گاه آن‌چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می‌شوند که فرایند آن نظام سرمایه‌داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می‌کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری‌های آن است، مهم یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می‌آورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می‌گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می‌کند: من برای غضب تو غضب‌ناک شدم. به او گفته می‌شود: آیا سزاوار است غضب تو شدیدتر از غضب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می‌آورند که کوتاهی کرده خداوند به او می‌فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می‌شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع‌تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می‌برند.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۴۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جاحظ در کتاب خود المائة المختاره پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی بوده اند ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل و زمخشری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام برای فرزندش امام مجتبی ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.

شرح و تفسیر

نشانه کمال عقل

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز به اهمیت سکوت و کم‌گویی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می‌شود»؛ (إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از اینجا روشن می‌شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقال» می‌گویند که او را از حرکت باز می‌دارد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می‌گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو. ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این رو افراد عاقل غالباً خاموش‌اند و به موقع سخن می‌گویند.

ثالثاً انسان عاقل می‌داند که بیشترین و مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان‌بار گناه سعی می‌کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متأسفانه افرادی را می‌بینیم که دم از ایمان می‌زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی‌آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی‌کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی‌های ذخیره انسان را بر باد می‌دهد و وقت عزیز او را تلف می‌کند و موجب دشمنی‌ها و عداوت‌ها می‌شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می‌دهد که کم‌بگوئید و گزیده بگوئید.

در حدیثی از همان حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ؛ از زیاده‌گویی پرهیز که عیب‌های نهانی تو را ظاهر می‌سازد و کینه‌های آرام‌گرفته دشمنانت را بر ضد تو تحریک می‌کند».^۱

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ يَهْوِي بِهِ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ؛ انسان گاهی سخنی می‌گوید که قصد بدی ندارد جز این که می‌خواهد مردم را بخنداند و به سبب آن (از مقام خود) سقوط می‌کند بیش از فاصله زمین و آسمان».^۲

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم که فرمود: «مَنْ حُسِنَ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَوَكَّهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های خوبی اسلام انسان سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد».^۳



۱. غررالحکم، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۸۴۹ «باب النهی عن کثرة الکلام».

۲. میزان الحکمه، همان باب.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجِدُّ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ:
مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِيبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبٌ.

امام علیؑ فرمود:

روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا برسد خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد رنج می‌برد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غررالحکم با تفاوت‌های متعددی ذکر کرده که نشان می‌دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

بیداد روزگار

امام علیؑ در این کلام حکمت‌آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان‌ها بیان می‌دارد و می‌فرماید: «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد. مرا نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن برسد سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می‌برد»؛ (الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَيْبَةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ: مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصَبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ).

امام علیؑ در این چند جمله کوتاه و پر معنا چند نکته مهم را یادآورد می‌شود: نخست این‌که گذشت روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد. درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و هیچ‌گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین باید کوشید در مقابل آنچه از دست می‌رود چیزی به دست آورد تا گرفتار خسران نشود. آیات شریفه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره دارد.

در دومین نکته می‌فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگسالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام از

جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هر چه خود را به مرز نزدیک تر می بیند احساس می کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان فکر می کنند وقت طولانی برای رسیدن به آرزوها دارند. در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ؛ انسان پیر می شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز»^۱.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مرز و فاصله گرفتن از خواسته ها اشاره می کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته هایش دور می شود چون زمان کوتاه تری برای رسیدن به خواسته ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته هایش دور می سازد.

گرچه «آمال» و «أمنیه» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته هاست؛ ولی به نظر می رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «أمنیه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می شود.

بنابراین جمله «يُجَدِّدُ الْأَمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی تازه ای برای خود پیدا می کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می شود و هر

روز خواسته‌های او بر اثر گذشت زمان از دسترس وی دورتر می‌شود. سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند و مفهوم آن این است که نه آنها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبه‌روست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیر در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) باز می‌گردد؛ ولی از آنجا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان مواهب دنیاست و قرینه آن جمله‌های «ظَفِر» و «فَات» است.

دقت در نکات حکمت‌های بالا کافی است انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آشنا سازد و از هر گونه زیادی روی و خیال‌پردازی و غفلت باز دارد و به تلاش درباره فراهم ساختن زاد و توشه آخرت توجه دهد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشه لغت به معنای غلبه است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می‌کند، آن را دهر نامیده‌اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت آمیز بالا آمد) به معنای مواهب دنیا آمده است.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز باز نمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده‌ای از رفتنش شدیداً غمگین می‌شوی و از کوتاهی خود حسرت می‌خوری. روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز

کرده‌ای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه و اگر آن را به آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره‌تو در آن همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه. و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری.^۱ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در اینجا اشعاری را آورده و نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که ذیلاً به چند بیت آن اشاره می‌شود:

كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارِ مَنْ مَضَى	وَلَمْ تَرَ بِالْبَاقِينَ مَا صَنَعَ الدَّهْرُ
فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فَتِلْكَ دِيَارُهُمْ	عَفَاهَا مَحَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَالْقَطْرُ
وَهَلْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ حَيًّا بِمَنْزِلٍ	عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرُ
فَلَا تَحْسَبَنَّ الْوَفَرَ مَا لَّا جَمَعْتَهُ	وَلَكِنْ مَا قَدَّمْتَ مِنْ صَالِحٍ وَفَرُ
مَضَى جَامِعُوا الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا	سِوَى الْفَقْرِ يَا بُؤْسَى لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ
فَحَتَّامٌ لَا تَصْحُوْ وَقَدْ قَرُبَ الْمَدَى	وَحَتَّامٌ لَا يَنْجَابُ عَنْ قَلْبِكَ السُّكْرُ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و گویا ندیده‌ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می‌کند.

اگر نمی‌دانی این خانه‌ها و کاخ‌های آنهاست که ورزش‌باده‌ها گرد و غبار کهنگی بر آن پاشیده و باران‌ها بر آن باریده و فرسوده ساخته است. آیا هرگز چشم تو انسان زنده‌ای را دیده است که از گردش روزگار کنار برود جز این‌که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟ گمان نکن اموالی را که جمع کرده‌ای چیز پرارزشی است، بلکه اعمال صالحی را که از پیش فرستاده‌ای پر ارزش است.

گردآورندگان اموال رفتند و زاد و توشه‌ای جز فقر با خود نبردند و ای به حال کسی که زاد و توشه‌اش فقر باشد.
تا کی بیدار نمی‌شوی هنگام رفتن نزدیک شده و تا کی مستی شهوات از قلب تو خارج نمی‌شود.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ
وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می پردازد به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلّم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلّم و مربّی مردم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتوح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشهی از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت‌هایی نقل شده و این نشان می دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

روش تعلیم و تربیت

امام علیه السلام در این گفتار گهربار به سه نکته شایان توجه اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش پردازد»؛ (مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ).

کلام امام علیه السلام در اینجا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت بر مردم را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب تهی کی شود منصب او آب دهی
ضرب المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دومین جمله می‌فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد»؛ (وَأَلْيَكُنْ

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ).

اصلی مسلم در روان‌شناسی است که مردم سخنان کسی را می‌پذیرند که به گفته خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند و نشانه روشن این اعتقاد این است که به گفته خود عمل کند.

فی المثل اگر طبیعی سخنرانی‌های متعددی درباره زیان‌های دخیانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت. به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی آمده از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»^۱.

اشاره به این‌که دل‌های مردم حالت مقاومت و نفوذناپذیری در برابر مواعظ آنها به خود می‌گیرد. نیز به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر این‌که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم مگر این‌که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله‌های پیش آمد تأکید نهاده می‌فرماید: «کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است»؛ (وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ).

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تادیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرا می رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

بلکه از روایات استفاده می شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به نیکی ها و ترک بدی ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی ها باز می دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی دارد و دیگران را به نیکی ها دعوت می کند و خود بدان عمل نمی نماید».^۱



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاؤُهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان زندگی و مرگ است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر می‌نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام» و این نشان می‌دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مسند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود سپس می‌افزاید: بسیاری از فصحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آنها که از یک تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان اند مطالب زیادی از کلمات علیؑ بر گرفته‌اند و اگر در سخنان ابن المعتز این جمله دیده می‌شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده اند نشان می‌دهد منابع آنها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

هر نفسی گامی است!

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بیدار کننده اشاره به پایان تدریجی عمر انسان کرده می‌فرماید: «نفس‌های انسان گام‌های او به سوی سرآمد زندگی و مر است»؛ (نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ).

خُطَى جمع «خُطْوَةٌ» به معنای فاصلهٔ میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می‌برند.

این نکتهٔ مهمی است که انسان دائماً در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال و اگر مدت کوتاهی راه نفس را بر او ببندند مر او فرامی‌رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا استعداد محدودی دارند؛ مثلاً دستگاه تنفس می‌تواند حداکثر چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقیماندهٔ آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاه‌ها تمام می‌شود؛ خود به خود از کار می‌ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطرهٔ سوخت آن تمام شود و در این هنگام از کار باز می‌ایستد، بنابراین همان‌گونه که در اتومبیل هر قطره‌ای از سوخت مصرف می‌شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می‌کشد

و هر ضربانی که قلب او می زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می سازد. همان گونه که گام های پی در پی انسان را به مقصد نزدیک می کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد از عمر انسان می کاهد، زیرا به هنگام ورزش نفس ها سریع تر و ضربان قلب بیشتر می شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَأَعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هر روزی که بر انسان می گذرد به او می گوید: ای انسان من روز جدیدی هستم و بر اعمال تو گواهم. در من از نیکی ها سخن بگو و کار نیک انجام ده تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، زیرا من که بگذرم دیگر هرگز مرا نخواهی دید».^۱

این همان چیزی هست که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده و می فرماید: «﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسران است».

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی دارد که جالب به نظر می رسد وی می گوید: یکی از بزرگان پیشین می گفت معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم فریاد می زد: «إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ، إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ؛ به کسی که سرمایه اش مرتباً ذوب می شود رحم کنید». پیش خود گفتم: این است معنای «﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾».

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

امام علیؑ فرمود:

هر چیز که قابل شمردن است سرانجام پایان می‌گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این گفتار پر بار با تفاوت روشنی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ كُلُّ سُورٍ مُنْقَضٍ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام همان گونه بوده که در غررالحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹). در خطبه ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده است. و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غررالحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).

شرح و تفسیر

همه معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است. نخست می‌فرماید: «هرچیز که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد»؛ (كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیز تحت عدد در آید محدود است و هرچه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرند؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می‌گذرد تدریجاً از آن کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد»؛ (وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ).

منظور از «متوقع» اموری است که به طور قطع می‌دانیم در آینده رخ می‌دهد؛ مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامن او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» یقین را به

مر تفسیر کرده‌اند.^۱

آنچه امام در دو جمله بالا بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذاران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده». ^۲ این هشدار است به همه دنیا طلبان و آنها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند چه چیز به دست می‌آوردند و چه چیز را از دست می‌دهند.

۱. حجر، آیه ۹۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِعْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به
اولشان سنجید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندان که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند: ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامة و السياسة و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین نقل کرده است که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).

